



این کوی و این میدان ۲۰۱۴

(شماره ۹)

اندازه‌ی سطح تولرانس هر جامعه ارتباط مستقیم با میزان پایداری دموکراسی آن جامعه دارد. جامعه‌ی بشری از گذشته‌های دور تا کنون با خرافه دست و پنجه نرم کرده است، و بسیاری از این خرافه پردازان در بستر زمان فرصت‌های گوناگونی برای ابراز ایدئولوژی خود داشته‌اند مبنی بر اینکه حقیقت مطلق نزد آنان است، حقیقتی که حتی انسان‌ها برای خوش گذرانی پس از مرگ راهنمائی میکند. از آنجاییکه باوری‌های خرافاتی فاقد منطق و از وهم و خیالات آسمانی سرچشمه گرفته‌اند، در برابر استدلال، از ناتوانی اندیشه‌ی انسان برای درک حقایق آسمانی یا همان خرافات مذهبی صحبت می‌نمایند، که با عقل و منطق جوامع مدرن هیچ سازگاری ندارند. همواره کوله بار گنبدیده‌ی خود را به نام مذهب الله و یهوه و روح‌القدس به روی شانه‌های افراد ساده اندیش جامعه گذاشته و آنها را به دنبال خود کشیده‌اند و تا جاییکه ثبت تاریخ است، انسان و انسانیت را در راه گسترش خرافات به آتش کشیده‌اند. از آنجاییکه تفاوت یک انسان آگاه با سایر جانداران در توان اندیشه‌ی اوست، انسان توانمند و اندیشه‌پرداز که در طول تاریخ با خرافه گرایان در ستیز بوده، به دلیل کمبود دانش بشر که همواره نسبت به آینده پاسخ روشنی نداشته، نتوانسته ساده اندیشان جامعه را در برابر بروز پدیده‌هایی که برایشان دلیلی نداشته اند، از گمراهی باز بدارد و اینگونه است که مردمان ساده‌اندیش به خرافات روی آورده‌اند.

جنگ هفتادو دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
جنگ ملتها برای رسیدن به حقیقت و افتادن به راه افسانه و خرافه‌پردازی در همه‌ی فرهنگ‌ها وجود دارد؛ برخی از این خرافات، باورهای مردم و در چارچوب فرهنگ جامعه هستند که البته کاملا طبیعی است، اما برخی دیگر از این خرافه پردازان ادعا دارند که علل تمام پدیده‌ها نزد آنان است. اینگونه خرافات در گذر زمان، تکامل یافته؛ به گونه‌ای که دکانداران دین توانائی

عجیبی در بکار گیری احساسات انسان‌های ناآگاه در جهت اثبات ایدئولوژی مکتبی و مذهبی و فروش کالای خرافاتی خویش را کسب کرده‌اند و با تکیه بر نیروی کذائی که هیچ ارتباطی با باورهای آنها ندارد، با فکر مردم بازی می‌کنند. ناتوانی عقل بشر در هر برهه از زمان برای اثبات عدم وجود پدیده‌ای، دلیلی بر وجود آن پدیده نمی‌شود؛ و هر کسی می‌تواند در چارچوب چنین منطقی، وجود هر موجودی را در فضای خیالی خویش ثابت نماید. بنا بر این همانگونه که تمام باورهای گذشتگان که پس از دگرگونیهای بسیار در تاریخ به دست ما رسیده، می‌تواند نمودی از خرافه باشد، حتی باورهای مذهبی ملت‌ها.

از آنجاییکه گذر از راه اثبات یک باور، هرگز نفی و توهین نسبت به باورمندان نیست؛ در نتیجه تنها راهی که پیش روی جامعه وجود دارد، پذیرش پلورالیسم (کثرت گرایی فرهنگی) به عنوان تنها راه فراروی جامعه برای بهره‌مندی از تمامی ظرفیت‌ها است، این موضوع ارتباط نزدیکی با سطح تولرانس مردم جامعه، و بنیان و اندازه‌ی تولرانس هر جامعه، رابطه‌ای مستقیم با اندازه‌ی تعصب مردم نسبت به باورهای دیگران دارد. افراد روشنفکر جامعه نیز که باورمند به محترم شمردن جایگاه انسانیت و اندیشه‌های انسان هستند، ممکن است از این تعصب برخوردار باشند و نسبت به کسانی که باورمند به خرافات هستند، اندازه‌ی تولرانس آنها کاهش یابد. اما آنچه که بسیار روشن و آشکار است، اینکه گنجایش تحمل دیگران در افرادی که باورهای خود را وابسته به نیروهای فرازمینی و آسمانی می‌دانند، بسیار کمتر از سایر باورمندان می‌باشد.

بنابراین پایداری و دوام هر دمکراسی ارتباط مستقیم با میزان تولرانس مردم آن جامعه دارد. در جامعه‌ای که گروهی از افراد آن به این باور باشند که گروهی دیگر از هم‌میهنانشان نجس هستند، به هیچ عنوان نباید منتظر دمکراسی پایدار بود. چنانچه حزب یا گروهی با چنین باورهایی بخواهند کشوری را اداره کند و تا آنجا نسبت به باورهای مکتبی و یا مذهبی خویش تعصب داشته باشند که باورهای خود را برابر با دانش روز بدانند و بخواهند به فرزندان آن جامعه چنین دانشی را آموزش بدهند، بی‌گمان از راندمان این آموزش، انسان‌های کوردل و متعصبی سر برخواهند آورد که حاضرند در دفاع از آنچه که ارزش می‌دانند، دست به بدترین جنایات بشری بزنند، و در این حالت نتیجه‌ی کار به بدترین شکل ممکن نمودار خواهد می‌گردد. گروهی از اندیشمندان گمراه کشور ما بر این باورند که با اصلاح خرافات مذهب می‌توان کشور را اداره نمود، که در پاسخ باید گفت: بنیان باورهای وحشیانه‌ی کوردلان مذهبی همان باورهای نرم شما است که با گذشت زمامت این شکاف کوچک منجر به متلاشی شدن سد بزرگ خواهد شد و سیل جاری شده همه چیز را ویران خواهد کرد. بنابراین شاید با کمی اصلاحات بتوانید نیروی بازداندی جامعه از حرکت و پیشرفت را با ترفندی بیوشانند، اما اصل ماجرا همچنان پابرجاست.

بسیاری از مسلمانان در پشتیبانی از دخالت دین در سیاست به واپسگرایی اروپا پیش از رنسانس اشاره می‌کنند، که اروپا پس از آشنائی با تمدن اسلامی و استفاده از آن به پیشرفت رسید. اگر چنین ادعایی درست باشد، فراگشت اروپا نشان دهنده‌ی اندازه‌ی تولرانس بالای جامعه‌ی اروپا در گرفتن فرهنگ دیگران است. اروپا، تا زمانیکه زنجیر مسیحیت را، که بسیار کلفت‌تر از زنجیر اسلام بود، در پا داشت؛ کاملاً عقب افتاده بود؛ و زمانیکه توانست زنجیرهای مذهب را پاره کند، گام به دنیای مدرن گذاشت و بی‌درنگ پیش رفت کرد. پیشرفت یک جامعه ریشه در فرهنگ آن دارد و ما نمی‌توانیم جامعه‌ی هزار سال پیش کشورهای اسلامی را با اروپا در جهت اثبات برتری فرهنگی اسلام در کفه‌ی ترازو بگذاریم، زیرا فرهنگی که کشورهای اسلامی در هزار سال پیش به زور شمشیر دزدیده و از آن بهره‌مند شده بودند، از آن اسلام و کشورهای اسلامی نبود و ریشه در فرهنگ هزاران ساله‌ی کشورهای کهن مانند ایران و مصر و یونان داشت که بدست مسمانان به سرقت رفته بود.

اروپا تا زمانیکه زنجیر زخیم مسیحیت را بر پا داشت، همواره در برابر کشورهای اسلامی که زنجیر باریکتری در پا داشتند، عقب مانده تر بود، ولی اروپائیان زنجیر ننگین مذهب را از پای خود باز کردند و در مسابقه‌ی علمی در تمام زمینه‌ها آنچنان از کشورهای اسلام زده پیشی گرفتند که مسلمانان دیگر به گرد پای آنها نیز نخواهند رسید، زیرا کفه‌ی ترازوی سنجش بسیار نابرابر شده است. برای نمونه پس از رنسانس اروپا تاکنون، مسلمانان در هیچ زمینه‌ی علمی به هیچ گونه پیروزی دست نیافته‌اند و کوچکترین کمکی به جامعه‌ی بشری نکرده‌اند.

جوامع اسلام‌زده تنها تماشاگر پیروزیهای علمی و صنعتی اروپا و سپس استفاده کننده‌ی محصولات اروپا و اخیراً نیز در برابر پیشرفتهای جهان غرب تبدیل به تروریسم شده‌اند.

آخوندهای نادان اسلامی که خود با حيله و نیرنگ علمای اسلامی می‌نامند، برای ادامه‌ی فریب مردم، عقب ماندگی کشورهای اسلام‌زده را نتیجه‌ی توطئه‌ی غرب برای ضربه زدن به اسلام تفسیر می‌کنند. ریشه‌ی تمام ترورها را باید در عقب‌ماندگی و واپسگرایی ملت‌های اسلام‌زده جستجو کرد، موردی که سبب ایجاد کینه در میان مردمان سرخورده گردیده است. مسلمانان بر این باورند که وجودشان وابسته خواست به الله است، همان موجود موهوم آسمانی که همه چیز را باید از او خواست و اگر او نخواهد، می‌تواند همه را از گرسنگی هلاک کند. از اینرو مخالفان ایدئولوژی خویش را مخالفت با الله می‌انگارند و مخالف الله را کافر و کافر را جانوری می‌دانند که بصورت انسان بر روی زمین حرکت می‌کند و باید کشته شود. من در اینجا سخنم با مردم فریب خورده و فرهنگ باخته‌ی ایران است، که تا کجا می‌شود با پذیرش خرافات سکوت کرد؟ تا زمانیکه مانند اروپا این زنجیر عقب‌ماندگی را از پای جامعه‌ی خویش باز نکنیم، هرگز نخواهیم توانست به اهدافی که داریم دست پیدا کنیم.

در این راه نباید هدفها و آرمانهای ملی و میهنی را فدای خودخواهی و سودجویی شخصی کنیم و نباید پروانه دهیم که باورمندان و پیروان مافیای مذهب ته‌مانده‌ی زندگی ملت ایران را برای همیشه به آتش بکشند همانگونه که در گذشته از به آتش کشیدن فرهنگ و تاریخ ملت ایران و سایر کشورهای جهان کوتاهی نکرده‌اند.

مسلمانان خردباخته از بزرگترین آتش‌ورزان تاریخ بشری بوده و هستند، ولی هنگامیکه یکی از کشیشان مسیحی اعلام کرد، که می‌خواهد در روز ۱۱ سپتامبر قرآن را به آتش بکشد؛ مسلمانان چنان چهره‌ای مظلومانه و طرفدار فرهنگ به خود گرفتند که انگار اینها یکی از بزرگترین نگهبانان تاریخ و فرهنگ بشری بوده‌اند!

ویل دورانت تاریخ نگار بزرگ آمریکا در کتاب تاریخ تمدن نگاشته است که:

" دانشگاه گندی‌شاپور ایران که به فرمان اردشیر بابکان بنا گردید، بیش از پنجهزار دانشجوی ایرانی و خارجی داشت که همگی از دربار شاهنشاهی ایران کمک هزینه‌ی زندگی دریافت میکردند تا با آرامش خاطر به آموزش علم پردازند. دانشگاه گندی‌شاپور به عنوان بزرگترین مرکز علمی جهان دارای ۲۵۹ سالن کتابخانه بود که با صدها هزار جلد از کتابهای علمی و اجتماعی شبانه‌روز مورد استفاده‌ی دانشجویان و دانش‌آموختگان بود. دانشگاه گندی‌شاپور به عنوان بزرگترین مرکز علمی جهان نخستین کنگره‌ی پزشکی جهان را برگزار کرد که بیش از سه هزار تن از دانشمندان و دانش‌آموختگان پزشکی را از سرتاسر جهان به دانشگاه گندی‌شاپور فراخواسته بودند. پس از یورش اعراب به ایران این مرکز علمی جهان به دست اعراب بیابانگرد ویران گردید و به فرمان عمرابن خطاب تمام کتابهای موجود در ۲۵۹ سالن کتابخانه به آتش کشیده شدند تا اعراب بتوانند در زمستان خود را گرم نگهدارند!"

عجیب آنکه امروز کسانی که خود بوئی از انسانیت و ارزشهای فرهنگی نبرده‌اند، نه تنها به علم و دانش ارج نهند و نمی‌نهند، بلکه نویسندگان کتابهای گوناگون را نیز به قتل می‌رسانند. ولی برای اینکه یک کشیش گفته بود که می‌خواهد یک جلد قرآن را به آتش بکشد، اینچنین فریاد و آشوب سر می‌دهند و مخالفان را به بربریت متهم می‌نمایند! آیا تنها سوزاندن قرآن زشت و ناپسندیده است ولی سوزاندن صدها هزار جلد کتابهای دانشگاه گندی‌شاپور در گذشته و امروزه سوزاندن کتابی مانند آیات شیطانی بدست مسلمانان جایز است؟ آیا کشتن فیلمسازان مخالف و تهدید به قتل کاریکاتوریستهای غیر مسلمان بدتر است یا تهدید به آتش کشیدن یک جلد قرآن؟ آیا سوزاندن کتابخانه‌ی گندی‌شاپور که بسیاری از کتابهایش منحصر

به فرد بودند، جنایت بر علیه فرهنگ و بشریت است یا تهدید به سوانیدن یک جلد قرآن که بوی جنایت می‌دهد؟ آیا فراموش کرده‌اید که پس مانده‌های همان اعراب بیابانگرد که دانشگاه گندی‌شاهپور را به آتش کشیدند، در ۳۵ سال گذشته چه بلائی بر سر فرهنگ ایران آورده‌اند؟

زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت نگاشته است که:

"عربهای (مسلمان) پس از شکست ایرانیان در صدد برآمدند که زبان پارسی و سایر گویش‌های ایرانیان را که بزرگترین دشمن برای بقای خویش می‌دانستند، از بین ببرند و به آتش زدن کتابخانه‌ها پرداختند. وقتی قتیبه بن مسلم سردار حجاج به خوارزم رفت، هر کسی را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ گذراند و کتابهایشان را سوزانید تا آنکه مردم کم کم بی‌سواد شدند و از خط و کتاب بی‌بهره گشتند."

گزارش این رخدادها نشان می‌دهد که اعراب زبان و خط مردم ایران را تهدید برای پایداری خود در ایران می‌دانستند و کوشش بسیار برای نابودی گویش و نگارش پارسی کرده‌اند، همانگونه که با از بین بردن فرهنگ مصر هویت تاریخی ملت مصر را دگرگون کردند، بسیار مایل بودند که با ملت ایران نیز چنین کنند.

ابن خلدون بزرگترین تاریخ‌نگار عرب، قاضی القضاات مصر و استاد دانشگاه الازهر می‌گوید:

"وقتی سعد ابی وقاص بر تیسفون دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید. نامه‌ای به عمرابن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت که همه آن کتابها را به آب افکن که اگر آنچه در آن کتابها راهنمایی است، خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست، خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است."

کورت فریشلر در کتاب امام حسین و ایران ترجمه ی ذبیح الله منصوری می‌گوید:

"اعراب صدر اسلام طوری نسبت به کتاب بی‌علاقه بودند که چندین کتابخانه‌ی بزرگ آن زمان را پس از غلبه بر کشورهای که کتابخانه در آنجا بود سوزانیدند."

امروزه ۱۴۰۰ سال پس از گذشت آن رویدادها، پس مانده‌های اعراب که خود را روحانی می‌نامند، دین را وسیله قرار داده و تیشه به ریشه حقیقت و انسانیت می‌زنند. به تمام زوایای زندگی مردم وارد می‌شوند و هرکجا که خاموش و یا کم‌رنگ می‌شوند، به آن دلیل نیست که به آزادی انسان‌ها احترام گذاشته‌اند، بلکه با سلاح کوبنده‌تری بنام خرد مواجه شده و عقب نشینی کرده‌اند.

این دین ویرانگر که سر جنگ با هر گونه آزادی و رهائی از بندهای خرافات و واپسگرایی دارد، سد راه روشنگری و روشن بینی و رشد و تکامل اندیشه می‌شود و تمامی هستی را از دریچه‌ی تنگ و تاریکی نشان می‌دهد که دکان‌داران دین تدارک دیده‌اند. هر چه این پدیده در جامعه رشد و گسترش بیشتری پیدا میکند، افراد آن جامعه را از رشد فرهنگی و در نتیجه روند پیشرفت دور میکند و بدور دایره‌ی تاریک و بسته‌ای میگرداند که تنها در جهت منافع آنانی است که بنام الله و دین چنگ در تکتک سلول‌های زندگی انسان انداخته‌اند. شوربختانه سده‌های زیادی است که سرزمین ما نیز به ویروس خانمان برانداز مذهب آلوده شده است و در هرزمانی بنا به شرایط روز، روحانیون از هیچ جنایت و خیانتی برضد ملت ایران کوتاهی نکرده‌اند و یورش این جنایتکاران با طرح مافیای مذهب و ورود روح‌الله خمینی در سال ۵۷ به ایران شکل تازه‌ای بخود گرفت و با سوار شدن بر موج احساسات مذهبی مردم و بدست گرفتن حکومت، چنان آتشی بر این سرزمین افروختند که کمتر از یورش اجدادشان در ۱۴۰۰ سال پیش نبود. با کشتار افسران ارتش و میهن‌پرستان آغاز و فریاد آزادیخواهی را در گلوی ملت خفه کردند و هر گونه پایداری مردم را دشمنی با خدا و پیامبرش دانستند.

با گذشت چند دهه، بخشی از آنانیکه خون مردم را مکیده بودند، با ترس از شورش مردم، نام خود را روشنفکران دینی نهادند و در پی اصلاحات رژیم برآمدند، تا بار دیگر مردم خسته و این نسل عاصی را به بازی بکشانند و چند سالی بیشتر حکومت کنند.

می‌گویند که **"می‌شود دین را از سیاست جدا کرد و در میان توده‌ی کثافت و نجاستی به نام رژیم اسلامی، بخش بدردبخوری وجود دارد که میتوان اصلاحش کرد."** ولی بخوبی میدانند که دین آنها بدون دخالت در سیاست، معنی و مفهومی ندارد، و در زوایای اندیشه‌ی همین شیادان، نفوذ در سیاست راه ماندگاری آنها است و مطمئن هستند که نقش خود را کم و بیش بازی خواهد کرد. آنچه که به نام اسلام و مسلمانی در میهن ماتم زده شاهد آن هستیم، جهالتی است که از بیابانهای عربستان و با چهره‌ی عوام فریبانه آغاز شد و به شکل بزرگترین رخداد غم‌انگیز تاریخ به نام شیعه‌گری وارد اندیشه و زندگی مردم ایران گردید. دستگاه دکانداران دین و روحانیت، با سوء استفاده از ناآگاهی مردم و بیسوادی توده‌ها به گسترش اندیشه‌های واپسگرایانه پرداخت، با دریافت مرغ و خروس مردم آغاز کردند و به مالکیت چاههای نفت ملت ایران رسیدند، و صد افسوس که هر قهرمان وطن‌پرستی که در برابر این دیو سیرتان زراندوز و بت‌پرست ایستاد، حکم قتلش را دادند، دست و پایش را بریدند، و گردنش را زدند و در پایان به گمنامان خاوران پیوست.

میان ملت ایران و این نابخردان بیگانه پرست، سال‌ها است که دیواری بلند ساخته شده که ملاتش را آزادگان با قطره‌های خون خود ساخته‌اند.

آزادگانی که به خوبی در یافته‌اند که تا این افیون مذهب، پنجه بر هستی ما دارد، رهائی ملت خواب و خیالی بیش نیست. آنان که تلاش کردند در مسیر زندگی پر افتخارشان به ما بیاموزند که رمز رهائی ملت، نه در جدائی دین از سیاست (حکومت) است، بلکه در نابودی و انحطاط دین است. چراکه دین در ذات خود سیاستی است که حکومت میطلبد. در جامعه‌ی امروز ما، پرده‌ی سیاه دین را نمی‌شود با پرورش روشنفکر اسلامی سپید کرد. مگر می‌شود که هم مسلمان بود و هم روشنفکر؟

مگر می‌شود که هم‌زمان هم سیاه باشی و هم سپید؟ مگر می‌شود که واپس‌گرا باشی و مدرن؟ به جای بازی با کلمات، اندیشه کنیم که چگونه باید این اژدهای هزاروچهارصد ساله را که تاریخ، فرهنگ و زندگی ملت را به نابودی کشانده، به گورستان تاریخ بسپاریم.

چگونه باید این کارستان را به انجام برسانیم تا دیگر هیچ آخوند و شیادی نتواند از ساده باوری و بی‌دانشی انسان‌ها سوء استفاده کرده و با نام ولایت فقیه، بزرگترین فریب تاریخ بشریت، اسلام ناب محمدی را برای هزارمین بار به مردم بفروشد و آنها را وسیله‌ی رسیدن به جاه طلبی‌های خود قرار دهد؟ چه کنیم تا دگر بار خمینی دیگری باعمامه و یا بدون‌عمامه، با شعار مردم سالاری و سکولاریزم بر ما حاکم نشود؟ آیا زمان آن نرسیده که به جای شعار سکولاریزم، به بنیان و اساس این فاجعه‌ی ۳۶ ساله و در اصل جنایت هزاروچهارصد ساله بپردازیم و ریشه‌ی این غده‌ی سرطانی را در میهن به آتش بکشیم؟ آیا نمی‌دانیم که در تارکخانه‌ی دین چیزی به نام تکامل و پیشرفت بشریت وجود ندارد؟ عامل فساد را که در میخانه بدنبالش بودیم در دکان دین و مسجد لانه گزیده است که باید تخته شود. شعار سکولاریسم و جدایی دین از حکومت تنها سرپوشی کوچک است به روی شعله‌های آتش که این بار هستی ما را بباد خواهد داد. برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد باید دکان آخوند شیاد را بر سرش خراب کرد و این اژدهای هفت‌سر را به گور تاریخ فرستاد.

این گوی و این میدان ۲۰۱۴

آیا ما ایرانیان توان ایجاد نقشی در میدان ۲۰۱۴ خواهیم داشت یا مانند ۳۵ سال گذشته تماشاچی و سیاهی لشکر استعمار باقی خواهیم ماند تا دشمنان ملت و فرهنگ ایران آسوده خاطر برای ما تصمیم بگیرند؟

به یزدان که گر ما خرد داشتیم کجا این سر انجام بد داشتیم

نوشیروان حاتم

تورنتو - کانادا

بازتاب دیدگاه خوانندگان hatam@pishgamaan.org

۴ آبان ۲۵۷۳ شاهنشاهی | ۲۶ اکتبر ۲۰۱۴ مسیحی

زادروز ایران پدر، شاه‌شاه آریامهر فرخنده باد